



جلوه هایی از سیطره کج کار کردها و نارسایی های نظام آموزش عالی کشور

بیت الله محمودی^{۱*}

چکیده

کم اهمیت جلوه دادن ارزش های اخلاق اجتماعی در مقایسه با ارزش و باورهای اخلاق فردی یکی از شاخص های منفی و بسیار مهم نظام آموزش عالی است که به نوعی عامل اصلی بحران نارسایی و ناکارآمدی دانشگاه های کشور را به دنبال داشته است. شواهد تجربه شده در جوامع دانشگاهی و پژوهشی کشور نشان می دهد ناهنجاری های اخلاقی زیادی در فرهنگ نظام آموزش عالی کشور وجود دارد که برخی از این نارسایی ها آنقدر تکرار، عادی و مرسوم شده اند که حتی بسیاری از دانشگاهیان و البته مدیران ارشد نظام آموزش عالی نیز این رویه ها را بخشی از فرایند توسعه پژوهشی و آموزشی کشور می دانند و به ناهنجار بودن آنان اعتقادی ندارند. این کج کار کردهای اخلاقی به مرور اصالت وجودی دانشگاه را که همان ویژگی های ناب و اصیل اخلاقی و ارتقای توسعه فردی و اجتماعی جامعه است را به سمت چالش ها و بحران های بزرگی رهنمود کرده است. در این مقاله ۵ نارسایی شامل غلبه کمیت گرایی بر کیفیت، فرهنگ فست فودی در نظام پژوهشی، هم رنگی در اخلاق اجتماعی دانشگاه، نگاه مصرفی و کالاگون به دانشجو و پست گرایی در خرده فرهنگ استادی دانشگاه مورد تحلیل و بررسی نقادانه بر پایه تجربه زیسته نگارنده در محیط های دانشگاهی کشور قرار گرفته است.

کلید واژه ها: آموزش عالی، منفعت گرایی، اخلاق اجتماعی

مقدمه

برداشت و تلقی فطری و وجدانی از بسیاری مسائل بین همه ما انسان‌ها با تفاوت‌های مختلف فکری، سیاسی و صنفی یکسان است. جایی که حقیقت این مسائل با منافع و بهره شخصی و گروهی ما درگیر نمی‌شود، اما زمانی که سطح مسائل به حوزه منفعت و سودبری ما ورود پیدا می‌کند، برداشت‌ها و تلقی‌ها متفاوت و البته متناقض می‌شود. عمکردهای دانشگاه نیز از این دست موارد است. انتظار عمومی از مراکز آموزشی در تمرکز برای رشد مهارت‌های شناختی و کسب دانش از طریق وقف نمودن وقت و هزینه عمومی است و بر همین اساس هر جایی که در این فرایند یاددهی و یادگیری، منفعت شخصی سیستم آموزشی و متولیان آموزش بر منفعت عمومی پیشی می‌گیرد به عنوان نارسایی و کج کارکردهای نظام آموزشی تلقی می‌شود. رشد بی‌رویه و توسعه بی‌ضابطه آموزش عالی طی یک دهه اخیر در کشور، زمینه و بسترهای نامتعارفی را برای بهره‌گیری‌های سازمانی و شخصی از فرایند آموزش عالی کشور فراهم نموده است. به گونه‌ای که در یک نگاه اجمالی به تضادهای بسیار جدی بین این رشد ناهمگون و رسالت‌های ذاتی آموزش عالی برخورد می‌کنیم. در این نوشتار بر مبنای تجربه زیسته نویسنده در طی حدود ۲۰ سال زندگی دانشگاهی، برخی از مهمترین شیوه‌های مرسوم کج کارکردهای موجود در فرایند و بدنه آموزش عالی کشور مورد تحلیل قرار گرفته است.

۱- غلبه کمیت‌گرایی بر کیفیت آموزش عالی

ارائه آمار تولیدات کمی و جایگاه محصولات علمی برای نشان دادن موفقیت مدیریت در دانشگاهها و وزارت علوم، شکلی از تقابل منفعت بر وجدان است. آمارها نشان می‌دهد ایران رتبه ۱۶ تولید علم در دنیا و در سال ۲۰۱۷ در بین ۲۵ کشور برتر تولید کننده علم، کشور ما با رشد نسبی ۸.۹ درصد رتبه اول رشد علمی را کسب کرده است. اما کدام وجدان بیدار دانشگاهی نمی‌داند کیفیت ما در آموزش عالی فاصله‌ها با این آمار و ارقام فاصله دارد! ایران در شاخص مهارت فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از میان ۱۴۰ کشور دنیا رتبه ۱۲۱ را در سال ۲۰۱۸ کسب کرده است.

بهره‌گیری منفعت طلبانه از بستر قانونی استقلال دانشگاهها از طریق مصوب نمودن توسعه کمی دانشکده‌ها و پردیس‌ها برای جلب رضایت سیاسیون محلی شیوه دیگری بر ماجرای رجحان کمیت بر کیفیت است. چند مصوبه هیأت امناء را می‌توان نام برد که دانشگاه خود را

موظف نموده است ضمن توسعه کمی، کیفیت آموزش و فرایندهای یاددهی و یادگیری را ارتقاء دهد؟!

هر چند تعبیر و تفسیر آموزش عالی از دانشگاه‌های نسل اول تا چهارم بسیار قابل نقد است اما مگر نه این است که برای تحقق دانشگاه نسل سوم و چهارم برای داشتن دانشگاهی کارآفرین و موثر در جامعه نیازمند تمرکز بر کیفیت آموزش عالی و پرورش دانشجویانی هستیم که کارآفرین و اثرگذار اجتماعی باشند. آیا مقررات و آئین نامه‌های استخدامی، ارتقای مرتبه و ترفیع پایه با این هدف و رویکرد وزارت علوم هم راستا هستند؟ چرا در آئین نامه ارتقای مرتبه اعضای هیأت علمی کمترین اهمیت به کیفیت آموزش و فرایندهای یاددهی و یادگیری است؟! کدام عضو هیأت علمی است که هر روز با این تناقض آشکار درونی (آموزش بهینه دانشجویی و بیرونی (تولید هر چه بیشتر مقاله) خود دست و پنجه نرم نمی کند. بی شک تدریس انواع دروس و پذیرش زیاد دانشجوی در تحصیلات تکمیلی، بر کیفیت تدریس و راهنمایی و مشاوره پایان نامه‌ها و در نهایت خروجی آنها اثرگذار است. ساعت‌ها اعضای هیأت علمی در خصوص بی انگیزگی و کیفیت دانشجویها و بی ارزش شدن علم افسوس می‌خورند و ناله سر می‌کنند، اما در عمل برای تصاحب دروس و دانشجوی بیشتر چه داستان‌هایی که در گروه‌های آموزشی و دانشکده‌ها درست نمی‌کنند!

۲- فرهنگ فست فودی پژوهش در نظام پژوهشی

از جمله ناهنجاری‌های مرسوم در فرهنگ موجود پژوهشی کشور می‌توان به مصرف‌گرایی پژوهش، مشارکت‌گریزی پژوهشگران، حاشیه‌ای شدن اخلاق حرفه‌ای پژوهش، غلبه سیستم بروکراتیک آموزش عالی، تقلیدگرایی و روزمرگی بر روح غالب پژوهش‌ها، فقدان تفکر انتقادی و مولد در پژوهش، پنهان‌کاری پژوهشی، عدم اعتماد جامعه به بروندادهای پژوهشی، دولتی بودن پژوهش، منفعت‌گرایی پژوهشگران، عدم گفتمان پژوهشی، نبود زمینه‌های پرسشگری و کاوشگری و ... اشاره کرد.

یکی از جلوه‌های بسیار منفی و مخرب فرهنگ موجود پژوهش در کشور، تلاشی ولع‌گونه برای سریع به نتیجه و به اتمام رساندن مطالعات و پژوهش‌هاست. این ولع در کلیه فرایندهای انجام یک پژوهش دیده می‌شود، در انتخاب موضوع پژوهش، در تهیه پروپزال‌های پژوهشی، در جمع‌آوری داده‌ها، در تجزیه و تحلیل داده‌ها و در نهایت در فرایند تولید خروجی و محصولات پژوهش از جمله گزارش‌ها و اسناد علمی، پایان‌نامه‌های دانشجویی، کتاب و مقالات نیز خود را نشان می‌دهد. کمیت‌گرایی و رقابت همه‌جانبه دانشگاهیان برای تولید

هر چه بیشتر مقاله و بهره‌مندی از مزایای انتشار آن، همچنین رقابت مراکز تحقیقاتی برای اخذ پروژه‌های بیشتر و خالی نمودن ظرفیت‌های خود، انگیزه‌زایی را برای هر چه سریعتر به نتیجه رساندن پژوهش‌ها ایجاد کرده است. در این مسیر است که زمینه بسیاری از ناهنجاری‌هایی که به آنها اشاره شد بوجود می‌آید. در واقع در فرهنگ پژوهش فست فودی، اخلاق حرفه‌ای، تفکر انتقادی، کارگروهی و گفتمان پژوهشی به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و به مرور به حاشیه رانده می‌شود.

به همین دلیل است که خروجی‌های پژوهشی این فرهنگ فست فودی، تناسب چندانی با نیازهای جامعه ندارد و قادر به فهم و حل مسائل کشور نیست. چراکه تأمل لازم در فرایند‌های پژوهشی انجام نمی‌گیرد و تمام ابزارها از جمله امکانات مالی و فنی، توان کارشناسی، حتی روش‌شناسی‌ها نیز در خدمت سریع به اتمام رساندن پژوهش به کار می‌رود. به نوعی می‌توان گفت در فرهنگ امروز پژوهش کشور، هر پژوهشی که زودتر به اتمام برسد نشان‌دهنده موفقیت و ارزش آن پژوهش است و بر عکس پژوهشی که با تأملات کارشناسی بیشتر در زمان طولانی‌تر به اتمام برسد پروژه‌ای ناموفق تلقی می‌شود. این در حالی است که هیچ‌گونه ارزیابی که نشان دهد پژوهش‌های تولیدی چقدر می‌توانند مسئله‌ای که باعث طرح آن پژوهش شد را فهم‌پذیر و راه‌حل‌های دست‌یافتنی برای آن تجویز کنند، وجود ندارد. بسیاری معتقدند سهم ناچیز و کمتر از ۵٪ درصد تولید ناخالص ملی در بخش پژوهش، باعث عدم کارایی این بخش در فرایند توسعه کشور شده است و باید این نرخ به سهم پژوهش در کشورهای توسعه‌یافته نزدیک شود، اما به نظر می‌رسد افزایش بودجه‌های پژوهشی در شرایط کنونی، صرفاً به افزایش و رشد چند برابری ناهنجاری‌های فرهنگ فست فودی پژوهش کمک می‌کند و در کارایی و اثر بخشی پژوهش‌ها تأثیر چندانی نخواهد داشت. در جامعه دانشگاهی که فرهنگ کتابخوانی و گفتگوی علمی در آن جایگاهی ندارد، تزریق پول بیشتر صرفاً زمینه فساد علمی بیشتری را مهیا می‌کند. فرهنگ فست فودی پژوهش، نه تنها قادر به فهم و حل مسائل و بحران‌های کشور نبوده و نیست، بلکه با تسری ناهنجاری‌هایی که در جامعه دانشگاهی و پژوهشی به وجود آورده است، امروزه خود مسئله و بحران جدی نظام آموزش عالی و پژوهشی کشور است. گویی عجله‌ای بیمارگون در کالبد دانشگاه، مراکز تحقیقاتی، شرکت‌های مشاوره و پژوهشگران نهادینه شده است. عجله‌ای که جز به منافع فردی و سازمانی به چیزی اجازه تأمل نمی‌دهد.

۳- هم‌رنگی در اخلاق اجتماعی جامعه دانشگاهی

روانشناسان اجتماعی هم‌رنگی یا هم‌نواپی Conformity را به دو شکل معرفی می‌کنند. هم‌نواپی اطلاعاتی: که شخص به دلیل عدم آگاهی احساس می‌کند نظر جمع صحیح است و به آن عمل می‌کند و هم‌نواپی هنجاری: هنگامی که فرد به دلیل جلوگیری از پیامدها و آسیب‌های ناشی از عدم هم‌نواپی، همراه جمع می‌شود. امروزه در جامعه همکاران دانشگاهی می‌توان هر دو شکل یاد شده بخصوص شیوه دوم را به وضوح مشاهده و تجربه کرد. برخی از شکل‌های رایج هم‌رنگی در جامعه دانشگاهی شامل موارد زیر است:

- هم‌رنگی با جمع مدیران، مسئولان و تصمیم‌گیران به دلیل وا همه از دست دادن موقعیت و منافع اداری

- هم‌رنگی با جمع و جو بی تفاوتی و سکوت به دلیل وا همه از بدست نیاوردن حقوق آموزشی- پژوهشی و اداری

- هم‌رنگی با جمع و جو علمی رشته تخصصی به دلیل ترس از انزوا و تردش‌دگی علمی

- هم‌رنگی با جمع و جو فرهنگی به دلیل ترس از انزوا و تردش‌دگی اجتماعی

- هم‌رنگی با جمع و جو سیاسی به دلیل ترس از انزوا و تردش‌دگی سیاسی

به گواه دانشگاه پژوهان، اصلی‌ترین ویژگی دانشگاه اصالت وجودی و استقلال نهادی در همه اجزاء آن به خصوص در جامعه استادی است. استقلال اندیشه و بینش در رفتار اجتماعی هر استاد، لازمه حیات پویای وی در فضای جامعه آکادمیک است. اما وضعیت کنونی و غالب این اجتماع، هم‌رنگی با جماعتی است که فضیلت دانشگاهی و استادی را در بی تفاوتی با مسائل جامعه و نکوهش تفکر انتقادی و کنشگری علمی و اجتماعی می‌دانند. این روحیه غالب هم‌رنگی موجب شکل‌گیری شخصیت‌های کاذب و دروغین اجتماعی شده است. کذب بودن شخصیت‌های ساختگی را براحتی می‌توان در گفتگوی‌های دوستانه و غیر رسمی حس کرد، جایی که شخص خود واقعی خویش را ابراز می‌کند و تأکید دارد که اون چیزی نیست و نمی‌خواهد باشد که در اجتماع دانشگاهی نشان می‌دهد اما مجبور است و مأمور. تلاش خواسته یا ناخواسته نهاد سیاست‌گذاری آموزش عالی برای یکدست‌سازی و هم‌رنگی جامعه دانشگاهی از طریق ابلاغ آئین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های دستوری خود زمینه‌ساز اصلی این چالش بزرگ اجتماعی جامعه دانشگاهی ماست. همین رویه موجود هم‌رنگی و تشویق اساتید جوان توسط پیشکسوتان برای هم‌رنگ شدن با جمع، باعث خلق هزاران دانشیار و استاد تمامی شده است که از نظر اندیشه و کارکرد علمی و اجتماعی نمی‌توان تمایزی خاصی بین آنها قائل شد.

۴- نگاه مصرفی و کالاگون به دانشجو

پذیرش در دانشگاه و دانشجو شدن بی تردید از شیرین‌ترین و خاطره‌انگیزترین لحظات زندگی است. اما دانشجو بودن و تجربه زیست در دانشگاه و مرور گذشته‌های دانشجویی چندان برای همه رنگی، شیرین و هیجان‌انگیز نیست. تلخی تجربه‌های این دوران صرفاً حسی حزن‌انگیز و موقتی نیست، بلکه حاکی از زخم‌های عمیق و سرپوشیده و عیانی است که دیگر درمانی برای آنها پیدا نیست. تجربه محیط جدید و بزرگ آموزشی، دوستان و معاشرت‌های جدید، مدرسانی جدید، زندگی خوابگاهی و ... بدون هیچ تردیدی هدف و انگیزه اصیل دانشجویی برای ورود به دانشگاه برای هیچ دانشجویی نبوده است و نیست. شور دانشجویی در زمان ورود و حضور در دانشگاه صرفاً و تنها برای مواجهه با خود آکادمیک دانشجویست که هیجان و تپش دارد. حال اما سوال اساسی اینجاست که دانشگاه و نظام آموزش عالی با این شور و خود آکادمیک چه کرده است و چه می‌کند؟

او با این ذهنیت بحق و صحیحی که در دانشگاه به دلیل مفهوم و رسالت آن، همه چیز باید به اندازه در جای و زمان خود قرار داشته باشد وارد دانشگاه می‌شود و به مرور حس و لمس می‌کند که این اصل و تئوری چندان جایگاهی ندارد و می‌تواند و می‌شود هر چیزی در هر زمانی و مکانی در جایی باشد که نباید باشد. او به آهستگی در حال گم کردن چیزهای زیادی است که با خود از فطرت، خانواده و گاه از مدرسه به دانشگاه آورده است: شور و انگیزه دانشجویی، پویایی و امید به آینده، صداقت و شجاعت و ... او به شکل اعجاب‌آوری شاهد از بین رفتن قبح اعمال و ناپهنجاری‌هایی است که چاشنی و برجسب هیأت علمی، کارمند و مدیر بودن می‌تواند به آنها وجاهت حرفه‌ای و اخلاقی نیز بدهد.

او به مرور می‌فهمد که خود و هویت دانشجویی‌اش را نیز از دستش روده‌اند و ابزار دست طمع و منفعت ارکان دانشگاه شده است. او متوجه می‌شود صرفاً باید باشد تا منافع از قبل پیش‌بینی شده تحقق یابند. او باید باشد تا چراغ رشد و تعالی فیزیکی دانشگاه، مدیران و استادان آن روشن بماند. او می‌ماند و می‌بیند زخم‌هایی را که به روح پاک و معصومش روا داشته‌اند. او به ظاهر ساکت و متین اما در دورن آشفته و حیران‌نظاره‌گر رشد هیولاهای علمی در اطراف و نمو خطرناک بذر ریاکاری و هیولانگری در وجود خویش است. او می‌داند که کالایی است مصرفی و در خدمت و اختیار اهداف دانشگاه و مانند هر کالای دیگر زمان مصرفی دارد و برای اینکه دچار پرت‌شدگی علمی نشود باید هر چه زودتر خدمات خود را ارائه و صحنه دانشگاه را ترک نماید برای ورود کالاهای جدید. چرا که بیشتر ماندش در محیط دانشگاه دیگر سودی ندارد و اگر به هر دلیلی مجبور به ماندگاری بیشتری شد خدمت مالی را

باید به سایر خدمات دانشجویی خود اضافه کند و به تعبیر دانشگاهی اش تمديد ترم کند با پرداخت شهریه مصوب! او می داند حتی تلاش هایی که برای توانمندی علمی و اجرایی اش می شود صرفاً به خاطر این است که بتواند خدمات بیشتری را نصیب دانشگاه و استادانش کند.

۵- پست گرایی در خرده فرهنگ استادی دانشگاه

رویکرد مدیریت گرایی (Managerialism) در نظام آموزش عالی کشور علاوه بر به حاشیه بردن بسیاری از اهداف و رسالت های اصیل دانشگاهی، منجر به اصالت بخشی بسیاری از کج کاردهایی است که رفته رفته می رود تا همه فضای دانشگاه را در سیطره خود در آورد. مدیریت گرایی در تمام ارکان و سطوح آموزش عالی باعث شده است تلاش همکاران دانشگاهی برای مشارکت و سهیم شدن در این رویکرد در قالب تصدی پست های مدیریتی به شکل بسیار غیر متعارفی رونق یابد. پست دوستی و تلاش برای کسب قدرت اجرایی و اداری و پس از آن تلاشی بی امان تر برای حفظ این جایگاه در هر سازمانی امری است نابهنجار که اگر در محیط دانشگاهی و توسط استادان دانشگاه صورت گیرد قبح آن چندین برابر است. اما این فرهنگ هر چند در خفای دانشگاهی نکوهش می شود اما در عیان آن با تمام قوا جاری و ساری است. نظام اداری آموزش عالی در قالب آئین نامه های استخدامی و ارتقای اعضای هیأت علمی، رویکرد پست گرایی اساتید را به نوعی وجهت قانونی داده است و امتیازاتی برای آن در نظر گرفته که هر شخصی را وسوسه ورود به عرصه خدمت رسانی می کند! مزایای مادی اختصاص یافته به مدیران در آئین نامه استخدامی اعضای هیأت علمی خود گواه این مدعاست. ماده ۲۶: موضوع کسر واحد موظفی تدریس مدیران، ماده ۵۳: موضوع اعطای دو پایه تشویقی مدیریتی، ماده ۵۹: موضوع حق مسئولیت پست های مدیریتی، ماده ۷۹: موضوع اعطای مادام العمر مزایای بالاترین مرتبه علمی برای مسئولین سیاسی و ماده ۱۰۱: موضوع حق مدیریت در حقوق بازنشستگی.

عدم استقلال نهادی دانشگاه و نفوذ سیاسیون بر فضای مدیریتی آن، باعث شده دست های فراوانی از اعضای هیأت علمی برای کسب جایگاه تصمیم گیری و قدرت به سوی سیاسیون و قدرت های بیرون دانشگاه دراز باشد. دست هایی که پس از دریافت مسئولیت اختیار چندان جدی از خود ندارند و در تلاش اند در کنار روزمرگی های اداری دانشگاه، منافع شخصی و از همه مهمتر منافع قدرتی که به آن توسل یافته اند را به نوعی مدیریت کنند و از به اصطلاح منزلت اجتماعی خویش لذت ببرند، منزلتی آلوده به بی حرمتی به هویت و اصالت استادی. تثبیت بروکراسی سلسله مراتبی و نظام مدیریت هیأت امنایی دانشگاهها موجب شده است

بسیاری از تصمیمات مهم و کلیدی در اختیار مدیران باشد و از طرفی عدم شایسته‌سالاری در انتخاب مدیران و پایین بودن سطح نظارت و پاسخگویی بر عملکردهای مدیریتی، خود انگیزه و رغبت بسیاری را برای تصدی پست‌های مدیریتی ایجاد می‌کند. انگیزه‌ای که هر ابزار دم دست و دور دستی را وسیله‌ای می‌کند برای کسب قدرت. تسری پست‌گرایی استادان تنها محدود به مدیریت در دانشگاه نیست. این سیطره می‌کوشد در همه سطوح سازمان‌های اجرایی نقشی در خدمت به منفعت خویش ایفا نماید. یکی از گلایه‌های مستمر بخش‌های دانشگاهی از سازمان‌های اجرایی عدم استفاده سازمان‌ها از توان مدیریتی اعضای هیأت علمی است. گویا دانشگاه یکی از رسالت‌های خود را توزیع اساتید مدیر برای مدیریت در بخش‌های اجرایی می‌داند. وظیفه ذاتی دانشگاه و استادی دانشگاه تنها تربیت انسان‌های خلاق و کارآمد از طریق بازاندیشی انتقادی علم، دانشگاه و جامعه است نه تلاش‌های شبانه‌روزی برای عهده‌دار شدن مسئولیت‌های اجرایی. مهیا کردن بستر توسعه ذهنی و خودانگیزگی و خودشکوفایی دانشجویان به شکل طبیعی منجر به کشف استعداد‌های مدیریتی نیز می‌شود نه اینکه حالت عکس آن یعنی مدیریت اجرایی استادان منجر به پرورش صحیح دانشجویان شود.

نتیجه‌گیری

هدف و رسالت اصیل علم شناخت، تفسیر و تحلیل واقعیت‌های پیرامونی انسان و در سایه این شناخت به تعبیر مارکس تغییر جهان برای زیستی بهتر است. تغییر جهان از طریق علم جز با پرورش و توسعه اذهان فراگیران علم و در نتیجه آن شکل‌گیری خلاقیت و نوآوری امکان‌پذیر نیست. عملیات بسط و توسعه ذهن در جریان آموزش علم توسط انسان دانشگاهی علاوه بر اینکه توانمندی فنی، تخصصی و حرفه‌ای آن را شکل می‌دهد، بلکه مهمتر از آن ویژگی‌های هنجاری و متعالی وی را نیز سامان و ارتقاء می‌بخشد. وقتی رویکرد غالب در دانشگاه توسعه منفعت‌گرایی است در نتیجه انتظاراتی که جامعه نیز از دانشگاه دارد بر همین منوال طرح‌ریزی می‌شود. با قاطعیت می‌توان گفت تلقی و هدف عمومی و قالب جامعه و خانواده‌های ایرانی از علم و فراگیری آن در دانشگاه، به زمینه‌سازی برای کسب شغل و درآمدی مناسب و همچنین کسب جایگاه و منزلت اجتماعی مطلوب از طریق اخذ مدرک، محدود می‌شود و سوال بزرگ و قابل تأمل اینجاست که برآستی چرا جامعه ما انتظار بحق و بدیهی خود از علم و دانشگاه برای پرورش دانشجویانی متفکر، خلاق، اجتماعی، جسور و البته فرهیخته را از دست داده است و آن را پیگیری و مطالبه نمی‌کند؟! تنزل و افول جایگاه علم

و دانشگاه در افکار عمومی آسیب‌ها، خطرات و بحران‌های فراوانی را متوجه جامعه امروز ما کرده است.

از آنجاکه دانشگاه به تبع تلقی جامعه از آن توزیع مدرک را سرلوحه وظایف خود می‌داند، لذا به نقش‌های بدیل و انسانی خود توجهی جدی ندارد و امروزه با بحران‌هایی چون فرسایش سرمایه انسانی، بی‌هویتی و اصالت وجودی در جامعه روبرو هستیم.

مادام که دانشگاه فارغ‌التحصیلانی خلاق، با مهارت و متناسب را به جامعه تحویل ندهد، صرف مدرک‌گرایی جامعه را با سیل عظیمی از بیکاران تحصیل کرده با مدارک تحصیلی مختلف مواجه کرده است. در واقع چون تمرکز جامعه بر تحصیل در رشته‌های دارای بازار کار است، رقابت و تجارتمندی بزرگ و نامتعارف برای تحصیل در این رشته‌ها ایجاد شده است. بازارکاری که البته در شرایط نرمال و طبیعی جامعه شکل نگرفته است و گرنه در کشور در حال توسعه ما به مهندس به مراتب بیشتر از پزشک نیاز هست. این در حالی است که سودای درآمد سرشار از پزشکی، هر خانواده‌ای را سالها درگیر فرایند قبولی فرزندان خود در این رشته می‌کند.

تمرکز و رقابت جامعه برای تحصیل در رشته‌های خاص، باعث شده است برای بسیاری از رشته‌های دانشگاهی متقاضی وجود نداشته و یا بسیار اندک باشد. هر چند توسعه بی‌رویه مراکز دانشگاهی در این امر دخیل بوده است اما چگونه امکان پذیر است جامعه‌ای که نیازمند توسعه در بخش‌های مختلف است، به تنها محدود رشته‌های خاص و به اصطلاح دارای بازار کار نیاز داشته باشد و به پرورش دانشجویان و فارغ‌التحصیل نمودن آنها در سایر رشته‌های تخصصی نیازی نداشته باشد؟ آیا در آینده نزدیک با فقر نیروی متخصص و توانمند در رشته‌های علوم انسانی، فنی، علوم پایه، کشاورزی و منابع طبیعی روبرو خواهیم بود؟!

تمرکز اصلی و انبوه تقاضای ورود به رشته‌های پزشکی که نظام آموزشی آن در اختیار وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی است، عملاً نشان می‌دهد دانشگاه در مجموعه وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در حالت رکود تقاضا و ورودی دانشجو قرار گرفته است. اگر تعداد داوطلبین واقعی کنکور برای رشته‌های گروه پزشکی را از سایر رشته‌ها جدا کنیم و البته محدودیت‌های انتخاب این گروه رشته را برای داوطلبین مختلف در نظر بگیریم، به نظر می‌رسد تقاضای واقعی برای ورود به رشته‌های مجموعه وزارت عتف حتی به کمتر از ۲۰ درصد کل داوطلبین برسد. در واقع از مجموع ۴۶۷ رشته دانشگاهی موجود در فرایند انتخاب رشته در کنکور سراسری، ۴۴۷ رشته (معادل ۹۶ درصد رشته‌های دانشگاهی) که مربوط به رشته‌های وزارت عتف است تقاضای بسیار اندکی برای تحصیل در آنها دیده می‌شود. اما به نظر می‌رسد بزرگترین چالشی که تلقی فعلی جامعه از دانشگاه ایجاد کرده است، بی‌اعتمادی

مفرط از علم و دانشگاه برای حل مشکلات و مسائل عدیده جامعه است. پیوند نخوردن حوزه‌های مختلف علمی با مشکلات اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی جامعه به نوعی احساس سرخوردگی از علم و دانشگاه برای یاری رساندن به مشکلات مردم را ایجاد کرده است. مشکلاتی که هر روز بزرگتر می‌شوند و دانشگاهی که هر روز منزوی‌تر.